

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

ایراد مرحوم شیخ در مسئله تمسک به اطلاق هیئت برای تشخیص واجب نفسی

شیخ انصاری روی مبنایی که سابقاً در واجب مشروط بیان کردند و فرمودند که قید همیشه به ماده می خورد و هیئت نمی تواند مقید بشود و اصولاً هیئت اطلاق ندارد تا قابل تقیید باشد، روی همین مبنا مرحوم شیخ این حرف را در این جا منکر شده است و می فرماید:

شما نمی توانید به اطلاق هیئت تمسک کنید و از راه اطلاق هیئت نمی شود نفسیت را بدست آورد؛ زیرا هیئت مثل حروف است، همان طور که در حروف، وضعشان عام و موضوع له آنها خاص است [مثل کلمه «من» که برای ابتدای جزی و مصادیق و افراد ابتداء وضع شده است] در باب هیئت هم همین طور است، یعنی هیئت را واضع برای مفهوم طلب و کلی طلب وضع نکرده است؛ بلکه کلی طلب را در نظر گرفته، ولی هیئت را برای مصادیق و افراد طلب وضع کرده است.

موضوع له، افراد طلب و مصادیق طلب و جزئیات طلب است نه کلی طلب؛ و جزئی و فرد، اطلاق ندارد که قابل تقیید باشد.

اطلاق و تقیید از شؤون امور کلیه است. جزئی که عبارت است از يك مصداق خارجی یا يك مصداق ذهنی، قابل تضییق و توسعه نیست. تضییق و توسعه از شؤون کلیات است و لذا موضوع له هیئت اگر مفهوم طلب و کلی طلب باشد - چون که کلی طلب قابل تقیید است - می توان برای رفع تقیید به اطلاق تمسک کرد. ولی چون که هیئت برای مصادیق و جزئیات وضع شده است و جزئی هم قابل تقیید است پس چطور شما از اطلاق هیئت می خواهید نفسیت را استفاده کنید؟

بله، اگر شما هیئت را برای مفهوم طلب، موضوع بدانید این قابل تقیید است، ولی مرحوم شیخ می گوید: کسی نمی تواند بگوید موضوع له هیئت، کلی طلب و مفهوم طلب است و این حرف باطل است.

استدلالی که شیخ در این جا دارد این است که روی همین استدلال است. شیخ می فرماید:

صحیح نیست که کسی بگوید هیئت برای مفهوم طلب وضع شده است، زیرا بعد از آن که خدا می فرماید: «اقیموا الصلاة»، برای صلاة به لحاظ این که ماده برای هیئت است و به لحاظ این که هیئت امر روی صلاة آمده است، شما يك صفتی درست می کنید و می گوید: الصلاة مطلوبة للمولى. این عنوان مطلوبیت را بعد از تعلّق امر و بعد از آمدن هیئت روی صلاة، شما به صلاة می دهید.

از شما سؤال می کنند که مطلوبیت نماز از کجا آمده است؟ و شما می گوید: به خاطر این که مولى امر کرده است. پس همین

امر «أقيموا الصلاة» سبب شده است که صلاة، مطلوبیت پیدا کند.

پس تعلق امر موجب می‌شود که برای نماز يك وصفی به نام مطلوبیت ثابت شود.

آن وقت مرحوم شیخ می‌گوید: شما که می‌گویید: الصلاة مطلوبه، یعنی چه؟ آیا مطلوبیت صلاة به خاطر این است که مفهوم طلب به صلاة تعلق گرفته است؟ مفهوم طلب که مطلوبیت درست نمی‌کند؟!

مطلوبیت نماز به این معنا است که خواست و اراده حقیقی مولى، متعلق به نماز شده است. پس عنوان مطلوبیت که به نماز دادید به خاطر تعلق مفهوم طلب به نماز نیست، بلکه آنچه مطلوبیت را درست می‌کند عبارت است از: طلب حقیقی و اراده حقیقیه مولى.

این‌جا نتیجه می‌گیریم که آن طلب حقیقی که قائم به نفس مولى است، يك فرد و يك مصداق از مفهوم طلب است. پس معلوم می‌شود که صیغه امر و هیئت «افعل» مفادش همان فرد طلب یعنی همان طلب حقیقی قائم به نفس مولى است که به مجرد این‌که مولى امری صادر می‌کند، مأمور به مطلوب مولى می‌شود. مثلاً اکرام زید را مولى می‌خواهد به خواستن واقعی، این خواستن واقعی کلیت ندارد؛ بلکه يك فرد از مفهوم طلب است و يك مصداق از مصداق اراده است (بنا بر این‌که طلب و اراده یکی باشند).

پس خلاصه حرف مرحوم شیخ این شد که: تا مولى می‌گوید: «أكرم زيدا» و مولى يك امری را صادر می‌کند، شما می‌گویید يك عنوان مطلوبیت به آن مأمور به تعلق می‌گیرد و می‌گویید: إكرامُ زیدٍ مطلوبٌ للمولى.

و معنای مطلوبیت مأمور به هم این است که: طلب حقیقی و اراده واقعی مولى به آن تعلق گرفته است. و ما سراغ طلب حقیقی که می‌آییم، طلب حقیقی مولى يك فرد از مفهوم طلب است که قائم به نفس مولى است.

پس از این‌جا کشف می‌شود که هیئت «أكرم زيدا» دلالت بر همین فرد از طلب می‌کند و این مصداق، موضوع له برای هیئت أكرم است. و این مصداق که يك فرد از طلب است کلی نیست تا اطلاق داشته باشد و توسعه ندارد تا قابل تضییق و تقیید باشد. پس چطور شما به اطلاق هیئت تمسك می‌کنید؟! زیرا هیئت دلالت بر کلی ندارد تا این‌که قابل تقیید باشد و یا مطلق باشد. بلکه مفاد هیئت، افراد جزئی و مصادیق است و مصادیق هم کلیت ندارد و قابل تضییق و تقیید نیست.

پس این استدلال شیخ شد برای این‌که هیئت برای مفهوم طلب و کلی طلب وضع نشده است.

بیان مرحوم آخوند در رد استدلال مرحوم شیخ بر عدم اطلاق هیئت

همان‌طور که سابقاً در بحث طلب و اراده گذشت، گفتیم که مفهوم طلب دارای مصادیق متعدد است و انواع مختلفی در تحت مفهوم طلب است:

مفهوم طلب يك مصادیق حقیقیه دارد که عبارت است از آن خواستن واقعی و اراده واقعی؛ و به تعبیر دیگر همان شوق مؤکدی که بالاترین مرتبه شوق بود و از آن تعبیر به اراده می‌شد. این شوق مؤکدی که الآن در نفس مولى مربوط به اکرام زید است، این مصداق واقعی و حقیقی طلب است؛ و به تعبیر دیگر مصداق خارجی طلب است (اراده خارجی یعنی اراده‌ای که در نفس مولى تحقق دارد).

و يك مصادیق ذهنیه دارد، یعنی همان تصوّرهایی که هر يك از ما از اراده در اثر شنیدن لفظ اراده در ذهنش می‌آید، مصادیق ذهنیه اراده است؛ ولی مصادیق واقعی اراده همان اراده‌های واقعی قائم به نفوس مولاها است که به امور مختلف تعلّق دارد.

پس مصادیق ذهنی اراده عبارت است از تصوّراتی که ما راجع به مفهوم طلب و اراده داریم.

و يك وجودات انشائیه دارد - که وجود انشایی همان است که بیشتر در باب معاملات و عقود و ایقاعات می‌بینیم - که وجود انشایی عبارت است از این که شما يك مفهومی را در نظر می‌گیرید و اراده می‌کنید که این مفهوم بواسطه لفظ تحقق پیدا بکند. مثلاً شما معنای بیع را در نظر می‌گیرید و با گفتن «بعث» اراده می‌کنید که معنای بیع وجود پیدا بکند. این وجود انشایی است. در باب طلب هم این وجود انشایی تحقق دارد. اگر مولی اراده کند که مفهوم طلب به این هیئت اُکرم به کلمه اُطْلُب تحقق پیدا بکند، این جا مفهوم طلب با همین هیئت «إفعل» تحقق پیدا می‌کند، ولی تحقّقی که وجود انشایی دارد؛ نه تحقق حقیقی و نه تحقق ذهنی.

حالا که اینها برای شما روشن شد، مرحوم آخوند در جواب مرحوم شیخ می‌فرماید:

شما می‌فرمایید که هیئت برای قسم اوّل (طلبهای حقیقی و افراد واقعی طلب و اراده) وضع شده است. اگر این حرف شما درست است، آن اراده و طلب واقعی از کجا بوجود آمده است؟

این اراده و طلب واقعی يك مبادی خارجی دارد. مثلاً این که مولی اکرام زید را می‌خواهد؛ زیرا تصوّر اکرام کرده است، فوائد آن را در نظر گرفته است و تجزیه و تحلیل کرده و دیده است که اکرام زید مورد علاقه و محبّت اوست. آن اراده حقیقی ناشی از این مبادی است.

ولی در باب هیئت «افعل»، آنچه که هیئت «افعل» بر آن دلالت می‌کند عبارت است از: طلب انشایی. طلب انشایی چه ارتباطی به طلب حقیقی دارد؟ مگر طلب حقیقی انشاء است؟

آنچه که قابل انشاء است مفهوم طلب است و مفهوم طلب هم سه مصداق در عرض هم دارد: وجود حقیقی طلب، وجود ذهنی طلب و انشاء طلب. پس همان طور که وجود حقیقی و وجود ذهنی در تحت مفهوم طلب است و مصداق مفهوم طلب هستند، وجود انشایی هم به مفهوم طلب متعلّق است؛ یعنی مولی، مفهوم طلب را با هیئت «افعل» انشاء می‌کند.

شما مرحوم شیخ که می‌گویید: هیئت برای مصادیق واقعیّه وضع شده است، معنایش این است که مولی، مصداق واقعی را انشاء می‌کند. آیا می‌شود اراده واقعی را انشاء کرد؟ اراده واقعی که قابل انشاء نیست، بلکه اراده واقعی به دنبال مبادی خودش است و به دنبال تصوّر و تصدیق به فایده و عزم و تصمیم است. پس چطور می‌شود که اراده واقعی انشاء شود؟

انشاء هم مانند مصداق واقعی به مفهوم تعلّق دارد و شما مفهوم طلب را با «اُکرم زیدا» انشاء می‌کنید و يك وجود انشایی بواسطه استعمال شما تحقق پیدا می‌کند.

ولی اگر گفتیم مفاد هیئت همان طلب حقیقی است معنایش این است که انشاء مولی هم به این طلب حقیقی می‌خورد. در حالی که طلب حقیقی قابل انشاء نیست، بلکه طلب حقیقی اگر مقدماتش وجود پیدا کند قهراً موجود می‌شود و اگر مقدماتش وجود پیدا نکند اصلاً وجود پیدا نمی‌کند. پس چه معنا دارد که انشاء به طلب حقیقی متعلّق شود و مصداق خارجی متعلّق انشاء قرار بگیرد؟

لذا از همین جا يك خلط و مغالطه در کلام مرحوم شیخ روشن می‌شود که: انشاء به مفهوم طلب، متعلق است و وجود انشایی وجود مفهوم طلب است و هیئت «افعل» هم برای همین وضع شده است، یعنی: **وُضِعَتْ هَيْئَةُ اِفْعَلْ لَانْشَاءِ الطَّلِبِ** و ایجاد مفهوم الطلب بسبب الهیة. پس موضوع له هیئت عبارت است از: ایجاد مفهوم.

بله، در عین حال انکار نمی‌کنیم که چرا انسان مفهوم طلب را ایجاد می‌کند و وجود انشایی به مفهوم طلب می‌دهد؛ زیرا نوعا علت انشاء مفهوم طلب، اراده حقیقی و طلب حقیقی است. ولی طلب حقیقی معنای امر و انشاء نیست، بلکه محرک و علت امر و انشاء است.

و شاید خلط کلام شیخ هم از همین جا است که ایشان ملاحظه کرده‌اند و دیده‌اند در نوع اوامر، طلب حقیقی تحقق دارد و لذا خیال کرده‌اند که طلب حقیقی مفاد هیئت است، در حالی که طلب حقیقی سبب این است که مولی امر بکند و محرک این است که مولی امر بکند، ولی مفاد امر، انشاء مفهوم طلب و وجود انشایی مفهوم طلب است.

در همین جا گاهی هم اتفاق می‌افتد که طلب حقیقی در کار نیست مانند اوامر امتحانیّه و اوامر اعتذاریه که هیئت «افعل» حقیقته استعمال شده است ولی طلب حقیقی در کار نیست، و اگر هم شما بگویید مجاز است ممکن است به این کیفیت بگویید که: واضح، هیئت «افعل» را برای انشاء مفهوم طلب وضع کرده است در جایی که محرک آن انشاء و امر، طلب حقیقی باشد.

پس طلب حقیقی هر کجا باشد به عنوان محرک و داعی به انشاء و امر است نه به عنوان موضوع له و مفاد هیئت.

مفاد هیئت عبارت است از: مفهوم طلب، و مفهوم طلب با هیئت ایجاد می‌شود. و مفهوم هم کلی است و اطلاق دارد، اطلاق هم قابل تقیید است و اگر مولی قرینه‌ای بر تقیید اقامه نکند، مانفیسیت را از راه اطلاق استفاده می‌کنیم.

پس جواب آخوند به شیخ به این برگشت که: شیخ وجود طلب حقیقی را در موارد امر خیال کردند که دلیل بر این است که این طلب و اراده حقیقی، موضوع له امر است، در حالی که موضوع له، ربطی به طلب حقیقی ندارد و موضوع له همان مفهوم طلب است و در مانحن‌فیه این استفاده را از آن می‌کنیم.

و صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ